

رابطه شعر و شاعر

نوشته الیزابت درو
ترجمه: مهرداد پهلوانزاده



کتاب

شعر و هنرمندان
مهراد پهلوانزاده

خاکی به تصویر بکشد. هر چند بنابه گفته جامعه‌شناسان، نیازهای ابتدایی بشر عبارت بودند از: غذا، خواب پناهگاه و ارضای غرایز جنسی، با وجود این به نظر می‌رسد که او همواره نیاز دیگر هم داشت - چیزی که ظاهراً غیر ضروری و بی‌استفاده بود - و آن انگیزه‌ای برای خلق آفرینش‌های فردی بوده است.

حیاتی که از حد طبیعی و امکانات اولیه پایین‌تر باشد مطابق گفته هابس^۳: «کریه، حیوانی و کوتاه است.» یکی از مواردی که همواره وجه تمایز هنرمند و هموعانش را نشان می‌داد، اصرار او برای خلق زیبایی‌هایی فراتر از تجربه‌های عادی بود و این تضمینی بود تا از آگاهی خویش برای مبارزه و صبر و بردباری در مقابل مشکلات به نحو احسن استفاده کند. حتی در بدوی‌ترین اعصار می‌بینیم که دیوار غارها و محل زندگی خود را با طراحی تزیین می‌کرد. با ظهور تمدن و پیشرفت‌های مادی نیز به ساختن و فروختن جواهرات و آثار فلزی پرداخت و ظروف و جام‌ها و

«فقط آن لحظه

که یک نفر

با بشریت سخن می‌گوید»^۱

ویلیام وردزورث

دیر زمانی است که جنگل‌ها هستند

آن هنگام که باد مارس می‌وزد

جوانه‌ها بیدار می‌شوند

و روی سرشاخه‌های گل ترخانی

غنچه‌ها می‌شکفند

دیر زمانی است که زیبایی‌ها هستند

آه، هیچ‌کس نمی‌داند

در طی آن قرن‌های وحشی

چگونه سرگردانی‌ها

به پای گل سرخ زانو زدند

واژه «دیر زمان» ابزار نغمه‌پردازی هنرمندانه و التری

دی لاماره^۲ بوده است تا استمرار حیات را بر این کره

قوری‌ها را با نقاشی تزیین کرد و کوزه‌هایی برای خاکستر مردگان ساخت. از دو یا سه هزار سال اخیر مدارکی در دست است که نشان می‌دهد او چگونه سخن می‌گفت و چگونه از کلمات برای مقاصد سودمندانه و برقراری رابطه مستقیم با مخاطب خود و همچنین خلق موسیقی برای بیان رسوم مردمش و آرایه شواهد فکری خویش، احساسات و اعتقاداتش استفاده می‌کرد.

یونگ^۴ برخی از یافته‌های روانشناسانه‌اش را بسیار حیاتی می‌داند و آن را «ضمیر ناخودآگاه مشترک» می‌نامد. او این پدیدار را به میراث و انبار بزرگی تشبیه کرده است که در آن انبوهی از تصورات به هم پیوسته و مرتبط وجود دارند و از سمبل‌ها و الگوهای یکسان تبعیت می‌کنند. او معتقد است که این حیات ناخودآگاه، مستقل از حیات بشری وجود دارد. همچنین اعتقاد دارد که این میراث، علت ظهور مکرر الگوهای است که بارها و بارها در آثار هنری دیده شده‌اند؛ در رؤیایپردازی، افسانه‌پردازی و تخیلات هنرمندانه. اگر چه به وقوع مکرر ناخودآگاه مشترک تردید داریم. اما مطمئن هستیم که می‌توان با شایستگی این عنوان را به ادبیات داد و با الهام از خودآگاه مشترک انسان، به سوی نگارش و سرایش رفت. دی. اچ. لارنس^۵ گفته است: «انسان در به‌کارگیری آگاهی بسیار جسور و پر جرأت است.» ما میراثی هزاران ساله داریم و آن رشد آگاهی است که در نوشته‌هایی بر پوست درخت، پوست گوساله و پوست آهو متجلی است و در پانصد سال گذشته نیز نوشته‌های چاپی برای اثبات این میراث کهن کافی است. آگاهی بشر همراه با پیشرفت دیدگاه‌های درونی او به مرور زمان پیچیده‌تر شد و در دوره‌های مختلف، الگوهای متفاوتی را معیار قرارداد اما در اصول و ریشه‌های بنیادین تغییری نکرد. اگر چه ادبیات گذشته با تداوم زمان حال، چیزی را روشن نمی‌کرد، با وجود این هیچ‌کس از خواندن ادبیات گذشتگان دچار رنجش

و پریشانی نمی‌شد.

در طول همه اعصار، بشر از تجربه‌ها، هیجان‌ها، معنویات و مادیات مشابهی برخوردار بوده است. جداها و خلسه‌ها، رنج‌ها و سكرات مرگ، شکست و پیروزی، یأس و ناامیدی، افتخارات و ننگ، همه و همه مشابه و یکسان بودند. او با همان مسایل بشری و با همان پرسش‌هایی روبه‌رو شد که گذشتگان روبه‌رو شدند. او با همان پیچیدگی‌ها و مشکلاتی مواجه شد که گذشتگان در ارتباط و معاشرت با دیگر هم‌نوعان با آنها مواجه شدند.

همه ما می‌دانیم و یقین داریم که بخشی از میلیون‌ها انسان طی دوره‌های مختلف، ناگزیر از رابطه کلامی با دیگران بودند تا آنچه را که مشاهده و درک می‌کردند در قالب واژه‌ها آرایه دهند و از این راه تجربه‌های خود را تماماً به آگاهی فراگیر بدل کنند. این گزارش‌ها با انتخاب، ترکیب‌بندی و ساختارگرایی، تجسم و شکل بخشیدن، ایجاز و تسهیل ادراک مطالب، به روش‌های مختلف از جمله ایزولاسیون و ویژه ساختن مباحث، پرداختن به حقیقت وجودی هر مبحث و فرم بخشیدن به آن و بالاخره کاربرد صحیح زبان به عنوان یک پل ارتباطی آرایه می‌شد.

شاعری از قدیمی‌ترین هنرهاست. هنری پایا و ریشه‌دار که در میان جوامع مرکزیت یافت و در بسیاری از موارد واسطه‌ای میان هنرها بود. کاربرد واژه‌ها در شعر بهتر و زیباتر و غنی‌تر و قدرتمندتر از نثر است و بخش عظیمی از ادبیات سنتی را تحت تأثیر قرار داده است. متأسفانه امروزه در میان جامعه جوانان اروپا و آمریکا، دیدگاه‌ها بدبینانه و تاریک و غم‌انگیز است، و چون نسل جوان در حال و هوای خاص خود سیر می‌کند، شعر دیگر آنگونه که بود نیست. نظر آنان این است که شعر و شاعری تنها برای گروه‌های خاص و کوچک سروده می‌شود و آیینی خصوصی و پر رمز و راز به حساب می‌آید که برای خوانندگان معمولی

نامفهوم است.

به طور کلی می توان گفت که تقدیر و ستایش از شعر، رفته رفته رنگ باخت و به سایه ای از آنچه که همواره بود تبدیل شد. آیا کسی در آن زمان که شعر از آن همه اهمیت در اجتماع برخوردار بود، تصور می کرد که به این حال و روز بیفتد؟ در آن زمان حماسه های کلاسیک و درام ها همه مردم از رده های مختلف را به خود جذب می کردند، همچنین افسانه ها و رمان های دوره قرون وسطی و نمایشنامه های مربوط به دوران ملکه الیزابت نیز چنین خصوصیتی داشتند. اما امروزه شعر و شاعری ارزش های ادبی و دل مشغولی خود را از دست داده جایگاه خود را به نثر سپرده است. البته تاکنون اشعار تغزلی به دلیل کوتاه و کم حجم بودنشان در جامعه همچنان محبوب مانده اند و بدبینی هایی که در دهه های اخیر وجود داشت، فراموش شده است. تاریخ ادبیات با به کارگیری اشعاری پراکنده از شاعران متعدد و با فرم های تازه در عرصه ادبیات توانست به آرامی در میان مردم جای برای خود باز کند. از آنجایی که وردزورث بانی انقلاب فکری در تاریخ ادبیات است، خواه ناخواه مورد قضاوت قرار می گیرد و این امر موجب اظهار نظرها و ارایه سلیقه های متنوعی می شود. او ناگزیر در چهارچوب دیدگاه ها قرار می گیرد، چرا که مردم چه بخواهند و چه نخواهند ناچارند در مورد شاعران و آثار آنها اظهار نظر کنند. دلیل این بدبینی را می توان به این شکل توضیح داد که همه مردان و زنان شعر نمی سرایند و چون شاعری از جامعیت برخوردار نیست شناخت این قشر با مشکل روبه رو می شود. با وجود این همه کینه ورزی هایی که می بینیم و می شنویم و فعالیت ها و تأثیرهای نامطلوبی که برای سترون ساختن هنرها و تمدن انسانی و معیارهای قانونی و کنترل شده مادی اعمال می شود، باز هم شاهدیم که توفقی در حرکت رو به رشد هنر دیده نمی شود. سروده شاعر همانند نقاشی نقاش و تصنیف

آهنگساز، منحصر به فرد است، به این معنا که اثر به نام خالق اثر است. ویژگی این انگیزش ناگهانی آن است که یک اثر هنری پر رمز و راز به جا می گذارد، و در هر حال آشکارا می بینیم که در هر دوره ای بازاری برای فروش می یابد، چرا که اثری منحصر به فرد، منبعث از روحیه انسانی است که مانند دیگر هموعان خود از غرایز مشترکی برخوردار است.

همه حرف ها راجع به عدم لیاقت روح هنرمند برای خلق زیبایی ها در زمان معاصر، با نگاهی به فضای اقتصادی و اجتماعی گذشته تکذیب می شوند. گفتن اینکه جامعه چه کشوری برای خلق شاهکارهای ادبی غنی تر و ثروتمند است عملاً غیر ممکن است. خلق آنها در شرایط متفاوت از لحاظ زیست محیطی صورت گرفته است. سرایش شعر جان بخش، به دور از رژیم های سلطنتی، دموکراسی و حکومت های دیکتاتوری، و شکنجه های سیاسی، چه در جنگ و چه در صلح از سوی شعرا در میان مردم گسترش می یافت، تا جایی که بسیاری از مجموعه های شعر، توسط شاهزادگان و دهقانان، ادیبان و راهزنان، زاهدان و سیاستمداران بین المللی، انقلابیون و صوفیان، کشیشان، فیلسوف ها، مجنون ها و دیوانگان سروده می شد. سپس با نکته دیگری مواجه می شویم و آن ویژگی عجیب و غریب این شاعران در خلق آثار منحصر به فرد در هر دوره است که احساس آنها ناگزیر بود تا با استفاده از الگوهای زبان شناسی، تجربه های خود را تجسم بخشند. شاعر کیست و چه کاره است؟

حال ببینیم که تماس گری^۶ در قطعه ای با عنوان «شاعر باستانی» که در اواخر قرن هجدهم آن را سروده است، چگونه به این پرسش پاسخ می دهد:

روی یک صخره

با پیشانی مغرور

و ابروان در هم کشیده اش

ایستاده بود

در فرود
 رودی قدیمی و کف آلود
 در طغیان بود
 لباس بلند مشکلی اش
 از اندوه درون او سخن می گفت
 شاعر، با چشمان فرو رفته اش
 ایستاده بود
 موها و ریش خاکستری اش
 همچون شهاب آسمانی
 در آن هوای آزار دهنده
 افراشته بودند
 او با دستی توانمند
 و حرارتی پیامبرانه
 اندوه عمیقش را
 بر چنگ می نواخت.

در اواخر قرن نوزدهم می بینیم که اشانسی^۷
 تصویری کاملاً متفاوت به ما می دهد:
 سازندگان موسیقی، ما هستیم
 بینندگان رویاها، ما هستیم
 همچون امواج سرگردان دریا
 تنها و دل‌تنگ، به ساحل می رسیم
 و کنار جماعتی محزون می نشینیم
 هم آنان که دنیا را گم کرده اند
 هم آنان که دنیا را رها کرده اند
 به ماه پریده رنگ و نورانی،
 خیره شده اند،
 هنوز هم، به نظر می رسد که تا ابد
 ما هستیم که به جهان حرکت می بخشیم
 ما هستیم که جهان را می لرزانیم.

در اینجا دو تصویر خیالی طرح و ارایه شد که البته
 درک تصاویر رؤیایی تی. اس. الیوت^۸ یا آرچیبا شاید

مشکل تر است. لدمک لیش^۹ کمی مشکل تر است.
 شاید بیتز^{۱۰} آخرین شاعری بود که به هر مصرع دقت
 کافی مبذول داشت و آنها را با تزیینات هنرمندانه
 پوشش بخشید و کسی بود که آگاهانه به خود اندیشید و
 وظیفه سخنگویی هموطنان و هموعانش را به خوبی
 انجام داد.

شاعران به هنر خوداندیشی از زوایای متفاوتی
 می نگرند. مثلاً از دیدگاه وردزورث، شاعر کسی است
 که به «لحظه‌ای بزرگ که یک نفر با بشریت سخن
 می گوید دست می یابد... و کسی است که بیشتر از
 دیگران از درک حقیقت روح زندگی به وجد می آید.»
 هر چند علی‌رغم اعتدالی که روح شاعرانه از آن
 برخوردار است این طبقه ادعای زیادی دارد، اما این
 موضوع آن چنان خارق‌العاده و خاص نیست. حجمی
 گسترده از توده مردم همانند شاعران از زنده دلی و
 انرژی و احساساتی استثنایی برخوردارند و با گفتار
 خویش در هدایت و راهنمایی مخاطبان سهم عمده‌ای
 را به خود اختصاص داده‌اند.

وردزورث همچنین به برجستگی شخصیت^{۱۱}
 اشاره می کند، در حالی که به نظر می رسد شاعر اغلب
 اوقات حس می کند ما بر این عقیده‌ایم که شخصیت و
 خصوصیات فردی برای او بی‌اهمیت است و یا به
 عبارتی در درجه دوم اهمیت قرار دارد. شخصیت^{۱۲}
 در دنیای روزمره و فعالیت‌های اکتسابی برای امرار
 معاش حیات دارد و موجبات یک زندگی خانگی
 راحت و شرایط معاشرت‌پذیری را فراهم می آورد. اما
 در آن هنگام که شاعر در حال خلق یک اثر است،
 عجیب‌تر از همیشه در دنیای روزمره ظاهر می شود.
 دنیای حقیقی شاعر، جدا از جامعه بزرگ و پر سر و
 صدا در خلوتی کوچک به حیات خود ادامه می دهد
 یعنی در جایی که تجربه‌های حقیقی و واقعیت‌های
 زندگی او از کنترل زمان و مکان خارج می شوند و با
 ملحق شدن به یکدیگر تشکلی جدید را در کنار

الگوهای تازه خلق می‌کنند. در این دنیا است که شاعر تنها می‌شود و از جهتی نیز بدون نام. کیتس^{۱۳} گفته است که هستی و وجود شخصیت شاعرانه از آن‌رو حضور خود را تداوم می‌بخشد که هویت و نامی ندارد چرا که نام، همواره خلاء وجود کس دیگری را پر می‌سازد و به عبارتی دیگر او را پر از باد می‌کند. بیتز هم همین نظر را دارد آنجا که می‌گوید: «شخصیت کوچک من مرا در طول زندگی‌ام به دنبال خود کشید اما نه بیشتر از شخصیت یک رقصنده که روی حرکات رقص او اثر می‌گذارد!» فراگیرترین تعریف در این زمینه، عبارتی از الیوت است با این مضمون که: «شاعری بیان شخصیت نیست بلکه فرار از شخصیت است... شاعر شخصیتی ندارد که بخواهد آن را تعریف کند اما واسطه خاصی دارد که فقط یک واسطه است نه شخصیت، و به وسیله آن، احساسات، تخیلات و تجربیات به یکدیگر ملحق می‌شوند و ما را با مسیرها و جهت‌هایی عجیب و غریب و دور از انتظار آشنا می‌کنند.» حقیقت این است که شاعر همواره حتی هنگام کار روزانه به ترکیب و ساخت کار هنری‌اش می‌پردازد. شاعران از دوران باستان تا به امروز، حتی لحظه‌ای از تفکر درونی و تجسم رؤیاها غافل نشده‌اند. شاعران رؤیاپرداز از این قدرت به منظور وسعت بخشیدن به قوه تخیل استفاده می‌کردند و به دلیل سحرآمیز بودن این توانایی و ما بعدالطبیعی بودن آن نسبت به قوای طبیعی و استعدادهای عادی نوع بشر، محترمانه با آن روبه‌رو می‌شدند. وردزورث در این باره می‌گوید: «قدرت شاعرانه ندایی است که از میان کلام قاصر بشری با غم و اندوه ما را صدا می‌زند و از عمق اندیشه‌ها و تفکرات آدمی طلوع می‌کند و ثروتش را با خود برمی‌کشد تا به همگان نشان دهد.» در حالی که شللی^{۱۴} آن را عظمت و شکوه قوه ذهنی و استعداد شاعر می‌بیند که سریر آن در طبیعت پنهان بشری محجوب و مخفی است. یکی از شاعران معاصر به نام راندال جارل^{۱۵} همین موضوع را

با زبانی نسبتاً محاوره‌ای و مصطلح بیان می‌کند: «شاعر خوب کسی است که بر خودش مسلط باشد و در طول زندگی‌اش مدتی را زیر صاعقه و آذرخش قرار بگیرد و پنج یا شش مرتبه مورد ضربت صاعقه واقع شود. می‌توان گفت که اگر یک یا دو جفت صاعقه را تحمل کرد آن وقت است که او را بزرگ می‌یابیم!» اما شاعران دیگر به روندی ملایم‌تر اشاره دارند، مثلاً شکسپیر می‌گوید: «شاعری، همچون صمغی است که آرام آرام تراوش می‌کند. از کجا می‌آید و از کجا این همه قوت می‌گیرد و چنین سخت می‌شود؟ سنگ چرخماق تا ضربه نبیند آتش خود را نشان نمی‌دهد. شعله ملایم و نجیب ما خودش افروخته می‌شود، همیشه جاری و در اهتزاز است و با هر جهشی، هیجان می‌گیرد.» شکسپیر هیچ اشاره‌ای به کیفیت ماورایی الهام ندارد. نظر او این است که هنرش از درون و باطنی خلاق سرچشمه می‌گیرد و نیازی ندارد که از جایی تغذیه شود. برای افروختن شعله عشق هیچ نیازی به سنگ آتش‌زنه و آذرخش نیست. به هر حال، اجباراً انرژی بی‌صدا و آرامی لازم است تا جریان شاعری را تداوم بخشد و از تداخل هر نوع صورت و سیمای بیرونی جلوگیری کند. هاوزمن^{۱۶} بی‌هیچ اشاره‌ای به آتش و جریان و موج و اهتزاز آن که توضیحی بود بر تراوش صمغ و تغییر وضعیت از حالت سکون به حرکتی فعال، همان ایده را ارایه می‌دهد و می‌گوید: «اگر مجبور نباشم هنر شاعری را تعریف کنم باید آن را یک راز بنامم. به هر حال رازی وجود دارد، مثل ترابانتین در یک صنوبر و یا یک راز ترسناک و بیمارگونه، و بالاخره رازی پنهان همچون مرواریدی در یک صدف.» به نظر می‌رسد دیدگاه شاعران، با توجه به تفاوت میان کاربرد واژگان و اصطلاحات فنی، در این مورد همسوست اما مسیر کار هنری، خارج از حوزه آگاهی ناب و استعدادهای بالقوه و پاک دچار کذب و ریا می‌شود. در واقع این نیرویی است که فرمان نمی‌پذیرد؛ می‌آید و می‌رود. همه



تی. اس. الیوت

اما محصول کار یعنی شعر تا چه اندازه می‌تواند مفید باشد و تا چه حد کاربرد عملی در زندگی انسان‌ها دارد؟ آیا هیچ شاعر و منتقدی هنر شاعری را به خوبی تعریف کرده است؟ آنان با جمله‌های متفاوت راجع به شعر سخن گفته‌اند. مشکل بتوان باور کرد که منظور آنها همان کنش و فعالیت بوده است. به گفته وردزورث: «شاعری یعنی جان، یعنی نفس کشیدن، یعنی یافتن روح همه دانایی‌ها» به اعتقاد شللی: «شاعری یعنی فراگیری همه علوم و اینکه به کدام علم باید رجوع کرد.» و بنا بر عقیده هربرت رید^{۱۸}: «شاعری سخنی شایسته با کیفیتی ماورایی است و ما بیشتر از این قادر نیستیم این کیفیت را معنی کنیم، همانگونه که رحمت الهی نهفته در یک دعا قابل تعریف و معنی کردن نیست.» و کولریج^{۱۹} معتقد است که: «حرف شاعر،

هنرمندان با دمدمی مزاج بودن آن آشنا هستند. بارها با آن روبه‌رو می‌شوند و حاصل این رویارویی، محرومیت‌ها، ناامیدی‌ها و بی‌اثر شدن اراده‌هاست و در پایان، آنچه می‌ماند، ضعیف شدن انگیزه‌های هنری است.

آه، بسیار ساده است
سرودن و نوشتن، اما
گفتن شعر اصیل، کار دشواری است
خدایا... رهسپارم کن
بار سنگین را از دوش من بردار
و روح عزیزت را، به من عطا کن
و کردار مرا با خوبی
و با ادراک پیامیز

«هنری ویگن»^{۱۷}

شرحی کامل و بی‌عیب و نقص است که روح انسان را تماماً به فعالیت و حرکت وامی‌دارد.» و در مقابل همه این سخنان عجیب، کولریج عبارت موجز دیگری درباره شاعری دارد: «بهترین واژه‌ها در مناسب‌ترین جای خود». وصف ساده «فراست» در این باره این است که: «شاهکاری در قالب واژه‌ها.» و الیوت با این توضیح کوتاه خودش را تقریباً خلاص می‌کند که شاعری یعنی: «یک سرگرمی ممتاز» و یا یک کتاب درسی که شعر را بر ایمان تعریف می‌کند و این تعریف تا حدودی سرد و ناامید کننده است چرا که: «شعر نوعی بیان است که در آن برخی از ابتکارات غیر معمول در زبان، جهت آرایه یک الگوی اساسی به کار می‌رود تا تجربه‌ای را به ما نشان دهد.»

از جهتی می‌بینیم که عبارات اخیر، بعد از پرواز خیال ما را به پایین و روی زمین می‌آورند و بر حقیقت بنیانی هنر، که چیزی بنا شده بر روی واژه‌هاست اصرار می‌ورزند. اودن^{۲۰} یک‌بار در جایی گفته است: «اگر یک جوان بلندپرواز آنچه را که به سراغش می‌آید بنویسد و بگوید که (من چیزهای مهمی دارم که بگویم) باید گفت که شاعر نیست. اما اگر اعتراف کرد که (من دوست دارم بر فراز واژه‌ها معلق باشم تا خوب به آنچه که می‌گویند گوش فرادهم) در آن صورت این امکان هست که شاعر شود.» شخصیت شاعر ممکن است نمایی عظیم‌تر را در عرصه شاعری به نسبت اظهارات شاعران دیگر آرایه دهد، و با وجودی که استاد رسانه خویش است باز هم شخصیت او جایی در اثرش ندارد و نمی‌تواند با خوانندگان رابطه برقرار کند. هارت کریین گفته است: «آه، خیلی سخت است. شاعر باید واژه‌ها را بنوشد، و در حالی که ذره ذره ادبیات در آن معلق و شناور است و فرم و الگوهای درست دارد باید در لحظه‌ای به جا و به موقع از آن سیراب شود.» الیوت می‌گوید: «اولین وظیفه شاعر این است که میراث گذشتگان را حفظ و بدون خدشه وارد کردن به زبان گذشتگان در جهت

رشد آن تلاش کند. در گذشته آنچه موجب دل‌نگرانی می‌شد، آداب سخن گفتن بود، به همین دلیل قوه ناطقه ما را وادار کرد تا گویش‌های محلی هر طایفه را پاک و تصفیه کنیم و ذهن خود را دوراندیش بار آوریم و طرحی نو دراندازیم. غایت نهایی شاعر، ایجاد انگیزه در مخاطب جهت درون‌بینی است و این نفس ناطقه شاعر است که در این مسیر نتیجه‌بخش می‌شود.» الیوت هنگام اشاره به این موضوع، با غرور و سرافرازی می‌گوید: «میراث شاعرانه‌ای که از گذشته باقی مانده است، عظیم‌ترین ثروت برای شاعر است و او هنگام ترسیم هستی خویش باید در حفظ ارزش‌های گذشتگان بکوشد. البته نباید فراموش کرد، شاعر از آنچه می‌آفریند و از زبان ویژه‌ای که در بیان مقصود خود به کار می‌گیرد استفاده می‌کند، آن را گسترش می‌دهد، و اصطلاح کاربردی او خاص خود اوست و هنگام برقراری رابطه با خواننده، هم آقا و هم خادم خویش است.»

شعر اصیل و حقیقی هیچ‌گاه سهل‌الوصول نیست. اگر چه این دلیل نمی‌شود که شعر حتماً باید پیچیده باشد. شعر یا ساده است و یا پیچیده، و بعضی اوقات شاعر آنقدر دست و پا می‌زند تا شعرش را درست، پرچربی و شیرین کند که نهایتاً آنقدر سبک و یا آنقدر پیچیده می‌شود که فقط خودش می‌فهمد که چه می‌گوید.

ناراحتی شاعران از درک این نکته است که نظر مردم راجع به شعر کمی ناخوشایند است. به نظر اجتماع، سرودن شعر یعنی اینکه با میوز^{۲۱} سرگرم باشی و سوار بر یک قالیچه جادویی، به آسمان‌ها سفر کنی و یا اینکه به خلسه بروی و در آن حال، ناخودآگاه تو، خود تنهایی کار هنری را تمام می‌کند. کولریج خود گفته است که برای کار کردن بر روی اثری به نام کویلائی خان^{۲۲} که از تخیلات پراکنده سرشار بود، تحت تأثیر افیون آن را تمام کرد.

مدت‌ها است که عقاید این مؤلف به دلیل کنجکاوی روانشناسانه و زمینه‌ای شاعرانه جای خود را در محافل باز کرده است.

«بادی لایر»^{۲۳} با ناراحتی می‌گوید: «الهام شاعرانه بدون وابستگی به محرک بیرونی، حاصل کار سخت و مداوم هر روزه است.» ویلیام موریس^{۲۴} صریحاً می‌گوید که سخن گفتن در این باره حماقت محض است. و ادامه می‌دهد: «اصلاً چنین چیزی نیست، این موضوع، مردابی در عرصه هنر است.»

«جرارد منلی هاپکینز»^{۲۵} خطاب به مردم می‌گوید: «باید برای سلامتی و طول عمر، اعمال خود را کنترل کنیم.» و دیلن توماس^{۲۶} با اطناب و تفصیل فراوان در این باره توضیح می‌دهد که خلاصه آن چنین است: «سرودن شعر به عنوان وظیفه‌ای است که در چهارچوب سنت مرسوم جامعه نسبت به انحرافات فیزیکی و روحی غیرقابل نفوذ است و با به‌کارگیری درست واژه‌ها و با استفاده از نیروها و ابزارها که در اختیار دارد، مغز و جسم افراد یک جامعه را به سمت خیر و صلاح هدایت می‌کند.» و به عقیده من انگیزه شاعرانه و الهام، ناگهانی و غیره منتظره هستند و عموماً هنر نویسندگی کار طاقت‌فرسایی است که به انرژی فیزیکی نیاز دارد.

دلیل این همه دوگانگی این است که قلب خلاق شاعران دارای دو زندگی اساسی است که از هم جدا هستند. شاعر طبیعتی دوگانه دارد. از یک سو به عنوان یک انسان عادی و از سوی دیگر به عنوان یک هنرمند زندگی می‌کند. قدرت شاعرانه از دو منبع سرچشمه می‌گیرد: یکی از روحی اسرارآمیز و دیگر آگاهی، مهارت و نظم. یکی شدن زبان و زندگی با هم، یکی کردن صورت و معنا و شیوه آرایه آنها با هم و دیدن رؤیا و بازبینی آنچه که رؤیت شده است در کنار یکدیگر، همگی یک فرآیند محسوب می‌شوند. یونگ اعتقاد دارد که ما به هیچ وجه نمی‌توانیم حتی به عنوان

آزمایش و تجربه، هسته درونی روح هنرهای زیبا را تجزیه کنیم: «هر انعکاسی که سبب تهییج می‌شود، به شعله انگیزه‌ای جهت تشریح دامن می‌زند. اما نیروی خلاق و قدرت آفرینش‌های هنری که روندی پویاست قطعاً با واکنش‌های ساکن و جمادگونه تضاد دارد و به عنوان روندی ماورایی تا ابد از دسترس ادراک بشری دور خواهد ماند.»

شاید این حقیقتی بزرگ باشد و یقیناً آزمون بعضی از شاعران که در حقیقت نوشته‌هایی ابتدایی بر روی ورقه‌ها و پیش‌نویس‌هاست، از لحاظ کیفیت و کمیت چیزی بیشتر از پرداختن به ظاهر و سطح موضوع نیست.

شاید بتوان گفت همه ادراکات، حاصل یگانگی و مشارکتی است که زندگی تازه‌ای را به ارمغان می‌آورد. اودن^{۲۷} می‌گوید: «شاعر پدری است که موجب تولد شعر از زبان می‌شود.» هاپکینز^{۲۸} سوگوار است، چرا که آتش درونش او را ترک کرده است. او از یکی شدن و یگانگی جذبه و هوش سخن می‌گوید که همان شکل گرفتن نطفه شاعری است. کولریج می‌گوید:

«شوق لطیفی که پدران به آن می‌اندیشیدند....»

مهمیز سخت روزگار که از انسان زنده‌تر است، تو را می‌آزارد. آن هنگام که بانی در آتش می‌دمند، با دمی عمیق، شعله‌ور می‌شود و بعد سریع‌تر از هنگامی که شعله‌ور شده بود، فرو می‌نشیند

و آنچه در خفا می‌ماند، مادر است و تصنیفی جاودانه.»

* * *

در اینجا بار دیگر کولریج را با یکی از مشهورترین عباراتش می‌بینیم که با آرایه کیفیت تخیلات شاعرانه‌اش، موارد متضاد را در روندی خلاق با هم تلفیق می‌کند: «همانند و متفاوت، پراکنده و به هم پیوسته، معنا و تجسم، جمعیت و فردیت، درک طراوت و تازگی در کنار عناصر کهنه و دیرآشنا، و بالاخره آنجا

که از احساسی طبیعی سرشار می‌شوی، فرمانی طبیعی است که حکم می‌راند.»

وقتی که از تصور یک شعر در ذهنمان، به سمت ساخت و تحکیم آن حرکت می‌کنیم، به نظر می‌رسد که عبارت اخیر در بیان این معنا متحقق می‌شود. آنجا که قالب شعر بنا می‌شود ذوق و احساس حرف اول را می‌زنند. کیتس^{۲۹} می‌گوید: «شعر و شاعری در کنار ذوق و احساس حیات دارد.»

دکتر جانسون^{۳۰} می‌گوید: «وجه تمایز کیفیت کار شاعران حقیقی، برخورداری از نیرو و انرژی منحصر به فردی است که انتخاب می‌کند، تلفیق می‌کند، با فصل‌بندی حساب شده به آن وسعت می‌بخشد و در نهایت آن را سرزنده می‌آفریند.» وردزورث این وجه تمایز را با زبان خاص خود تعریف می‌کند: «هیجانی که در آرامش غوطه‌ور است! اما همان‌گونه که او در ادامه گفتارش به آن اشاره دارد، این بدان معنا نیست که سرودن شعر و ساختن تصنیف شاعرانه حرفه‌ای آرام و بی‌دغدغه است. با آنچه که البوت می‌گوید دیگر جای تردیدی باقی نمی‌ماند: «رنج‌هایی که خون را به مرکب تبدیل می‌کنند.» واژه (Recollected) به معنای «تفکر شناور» است و در گفته اخیر وردزورث (هیجانی که در آرامش غوطه‌ور است) در حکم کلید است. هنر، حیاتی معمولی نیست، بل حیاتی است که باید بیشتر ساعات زندگی را با شیوه‌ای خاص در تفکر و تعمق غوطه‌ور باشی و برای رسیدن به نوع تازه‌ای از زندگی که بتوان در آن تمدد اعصاب کرد تلاش کنی، به نحوی که تحت رانش نیروی خاصی، گذشته را به خاطر بیاوری، تجربیات را تلفیق کنی و با پایه‌ریزی اساسی، آنها را وسعت ببخشی و از روح خود در آنها بدمی که البته این فعالیت‌ها مستلزم مهارت، استادی و ذوق و پشتکار است. برخی «مؤسسات» و «تشکیلات»، تا حدودی حرف را قدغن می‌کنند و تجارت‌های بزرگ و بوروکراسی را بر پیشرفت هنر ترجیح می‌دهند. به



بیش

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بسیار است

راستی که این‌گونه تشریفات را در طبقه ثروتمندان می‌یابیم. انرژی، سرزنده بودن و الگوسازی، هیچ‌گاه در عرصه اصیل شعر و شاعری و آفرینش‌های موفق هنری غایب نبوده‌اند. طرح اساسی و بنیانی عبارت است از: ترکیب و آمیختن آگاهی‌ها و قوای ادراک، و بدون شک رام کردن کثرات و سوق دادن آنها به سوی وحدت که همگام با نظام عالم وجود، در جهت سامان بخشیدن به آشفتگی‌ها و بی‌نظمی‌ها صورت می‌گیرد. چنین نیست که اثر هنری ابتدا نطفه ببندد و در انتظار تولد نهایی، مراحل طبیعی را طی کند. آلفرد نورث وایت‌هد^{۳۱} می‌گوید: «تخیلات در حوزه تصورات شاعر به شکلی نامنظم معلق هستند و برحسب نتیجه‌گیری‌های موفقیت‌آمیز، تعداد زیادی از آنها مقدم شناخته می‌شوند.» به گمان من این حقیقتی است که قوه آفرینش‌های هنری در هر رشته، مراحل را جهت رشد طی می‌کند. یقیناً روشنی و تجلی‌نهایی شاعران از خاستگاهی مشترک نمودار می‌شود. این نیز حقیقت دارد که شللی روی این موضوع بحث می‌کند که ذهن خلاق همانند زغال‌کم‌نوری است که رو به خاکستر شدن دارد و آن هنگام که در حین خلق کردن، در حال استنشاق رایحه الهام است، تقریباً افول می‌کند. حتی اگر بهترین فنون شاعری در دسترس باشد سایه‌ای ضعیف از تصورات اولیه شاعر حاصل می‌شود که دستمایه کار او قرار می‌گیرد. شللی به احساس و معنا بیشتر علاقه‌مند است تا به فرم، و به نظر می‌رسد بسیاری از شاعران برای سرودن اشعار، کشف و شهود را به گمراهی و زبان‌ناشی از آن ترجیح می‌دهند. هنر، ساختن یک شیخ به جای شیء متخیله نیست، بلکه خلق حیاتی تازه است که قبل از این وجود نداشت. هر جنین ابتدایی و هر نطفه‌ای، که شعر از آنجا آغاز می‌شود اعم از: یک حادثه، یک احساس، یک هیجان، یک شخصیت هنری، یک منظره، یک صحنه، یک درون بینی و یک ایده - موضوعی است که هرگز در انزوا وجود ندارد بل بسط

و گسترش می‌یابد و تکثیر می‌شود. شاعر در آن حالت که تخیلات، به هم ریخته و پراکنده است، معلق می‌شود. شاعر در این لحظه شاید به بن‌بست برسد و از فعالیت خود دست بکشد، چرا که در جست و جویش به نقطه کور رسیده است، و در نهایت مجبور است که مجموعه‌ای نو را قالب‌ریزی کند. اما هستی او همچنان پیچیده و بغرنج است. بنابه گفته کولریج نه فقط سراسر روح او فعال، که شاعری او نیز، همانند روان او تابع محسوسات می‌شود. آگاهی و هوشیاری او آکنده از هجوم‌های فیزیکی و وحدت هیجانانگیز و احساساتی است که در برخورد با یکدیگر موجب باروری روند تدریجی خلاقیت می‌شوند.

واژه‌ها و حافظه شاعر همچون کلافی سردرگم، ناگشودنی است. شاید شعار شاعر این باشد: «چگونه می‌توانم فکر کنم در حالی که به آنچه می‌گویم، می‌نگرم؟!» ترکیب و استحاله و تأثیر متقابل زبان و زندگی که در شاعر تداومی همیشگی دارد، موجب می‌شود تا شعرش هر چه بیشتر او را به کشف رازهای درونی‌اش و همچنین به رابطه موضوع با خواننده هدایت کند.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- "A man speaking to men", 2- Walter de la mare
- 3- Hobbes, 4- Jung, 5- D. H. Lawrence, 6- Thomas Gray
- 7- A. W. E. O'Shaughnessy, 8- T. S. Eliot
- 9- Archibald Macleish, 10- Yeats
- 11- Character = شخصیت هنری
- 12- Personality, 13 - هویت - Keats, 14- Shelly,
- 15- Randall Jarrell, 16- A. E. Housman,
- 17- Henry Vaughan, 18- Herbert Read, 19- Coleridge
- 20- Auden, 21- Muse : الهه شعر و موسیقی
- 22- Kubla Khan, 23- Baudelaire, 24- William Morris,
- 25- Gerard manley Hopkins, 26- Dylan Thomas,
- 27- Auden, 28- Hopkins
- ۲۹ - او شاعری رمانتیک است. (نویسنده)
- ۳۰ - سبک کار او کلاسیک است. (نویسنده)
- 31- Alfred North Whitehead